سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 24

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ) [1]

کلام در فوائد وجودی کَونی و تکوینی اعلي حضرت بقيّةالله ارواحنافداه نسبت به امّت و ملّت بود. گفتیم وجود مقدّس آن حضرت برای ما يك فایده‌ای دارد و آن فایده اینست که با بودن آن حضرت این امّت از مسخ و فسخ و عذاب‌های عمومی از قبیل خسف و بادهای تند و صاعقه و زلزله و امثال ذلك محفوظ مي‌ماند. این يك فایده.

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ نُجُومِ السَّمَاءِ.»

آنچنان که آنها امانند برای اهل آسمان، این‌ها هم امانند برای اهل زمین. این يك فایده.

فایده دیگر اینکه این بزرگوار بین خلق و حقّ، واسطه فیض است. اگر ایشان نباشند فیض حقّ، به ما نمي‌رسد. خدای متعال دست قدرتش را از آستین وجود مسعود امام عصر7 بیرون مي‌آورد و به ما بذل لطف و عنایت مي‌كند. فیض‌هایی که از خدا به ما مي‌رسد تماماً از مجرای امام زمان7 و به وسیله این بزرگوار است.

«وَ بِكُمْ يُمْسِكُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِكُمْ يُنَفِّسُ الْهَمَّ، وَ بِكُمْ يَكْشِفُ الضُّرَّ.»

«زیارت جامعه کبیره» را زیاد بخوانید. زیارت جامعه بسیاری از معارف ولایتی اهلالبیت: را دارد و اگر کسی زیارت جامعه را علی ما هو علیه بداند، معرفتش به مقامات ولایت معصومین: کامل است. ای آل محمّد:! خدا به شما کشف هموم و غموم را مي‌فرماید. خدا به شما آسمان را نگاه مي‌دارد که به زمین سقوط نکند. اینکه به شما چنین مي‌كند دو معنا دارد. فرصت ندارم هر دو را

مفصّلاً بگويم. اجمالاً دست خدا از آستين وجود اين بزرگوار درمي‌آيد. اگر او نباشد فيض خدا به ما نمي‌رسد، هم از جهت اينكه فيض را اوّل بايد عالي بگيرد و هم از جهت اينكه ما مناسبت نداريم با مقام قدس حقّ كه فيض را بگيريم. اين نكته را حضور آقايان عرض كنم كه ما به واسطه ضعف استعداد و كمي ظرفيّت نمي‌توانيم از منابع قوّيه نور استفاده كنيم.

چند روز قبل گفتم حالا هم مي‌گويم. اين نكته مهمّي است. بايد بدانيد من و شما بي واسطه امام زمان7 نمي‌توانيم از علي‌بن ابيطالب7 بهره‌برداري كنيم. ما اگر متوسّل شويم به علي7 و بخواهيم از ساحت ولايت حضرت علي7 بهره‌برداري كنيم، بهره‌اي كه به ما مي‌رسد از مجراي امام زمان7 مي‌رسد. يعني علي7 از راه امام زمان7 بايد به ما عنايت كند. چرا؟! چون بين ما و روح مطهّر علي7 به هيچ وجه تناسب نيست. آن روح خيلي قوي است و با اين روح ضعيف خيلي فاصله دارد. واسطه‌اي لازم است كه في‌الجمله سنخيّت داشته باشد و نزديك به روح ما باشد و آن، روح مطهّر امام زمان7 است كه در قالب بدن است و هم سنخ با ما شده. آن وقت روي اين سنخيّت، با ما مناسبت پيدا كرده است. ما مي‌توانيم فيض را از او بگيريم. پس اگر علي7 به ما افاضه فيض كند، از مجراي امام زمان7 مي‌كند. لذا اگر امام عصر7 نباشد هيچ فيضي به ما نمي‌رسد. چون ما استعداد نداريم، ظرفيّت نداريم. عوالم روحانيّت قوي است، ما ضعيفيم. رابط مي‌خواهد. رابط، وجود امام زمان7 است در رساندن فيض علم، فيض حيات، فيض قدرت و ساير كمالاتي كه هست و شرط در رساندن فيض، فهميدن ما و ديدن ما نيست. اين يك نكته‌اي كه ديروز وعده كردم بگويم. فيض‌هايي كه به ما مي‌رسد دو جور است.

اوّل: مواهب و فيض‌هاي جسماني است. اين‌ها شرطش ديدن است و فهميدن. مثلاً شما به بنده پاكت پول مي‌دهيد. اين موهبتي است جسماني. اطعام مي‌خواهي بكني، اين موهبت جسماني است. در اين طور مواهب و عطايا چون جسماني است، من بايد ببينم. در اين طور عطايا ديدن هست و شرط هم هست. من بايد ببينم كه پاكت را تو به دست من دادي و ملتفت هم مي‌شوم عطاي تو را. امّا مواهب روحاني اينطور نيست. مگر براي كسي كه روي پاي روح ايستاده باشد، و او نوع ما نيستيم. من سراغ ندارم. براي اينكه من كُخ اينكارها بودم. الآن كسي بتواند خود را از بدنش بكند سراغ ندارم. هيچ! نه در اينجا، نه در عراق. آنكه روي پاي خودش بايستد، نه روي بدن، حسابش غير از حساب ماست. ما مواهب روحاني را اصلاً نمنفهميم كه به ما موهبتي شد. اگر هم بفهميم موهبتي شد، نمي‌فهميم از كجا شد. چون ما مستغرق و متوغّل [2] در بدن هستيم. جلو چشممان و جلو نور چراغ وجودمان را پرده‌هاي تاريك بدن گرفته، نمي‌فهميم و الا شما مطمئن باشيد در هر دقيقه‌اي

چیزی در وجود شما مي‌آید اِمّا لمّه‌های رحمانی اِمّا لمّه‌های شیطانی. یك چیز عجیبی است. شیطانی مي‌آید یك پهلو به روح مي‌زند و در مي‌رود. به محض پهلو زدن و به محض اینکه فضله انداخت (چون در روح آدم فضله مي‌اندازد) در می‌رود. به عکس، هم ملائکه مي‌آیند و یك پهلو مي‌زنند. چون ما جسم هستیم. روح ما هم جسم است بر خلاف مشرب حکماء. امام صادق7 فرمود روح جسمی است لطیف، یك قالب کثیفی را به او پوشانده‌اند. این بدن، لباس ضخیمی است که به تن او کرده‌اند. ملائکه هم جسم‌اند. ملائکه در شب‌های قدر زیاد آمد و شد مي‌کنند.

شخصی در چهار پنج سال پیش در شب 21 ماه مبارک، حال تجرّدی برایش پیدا شده بود، صاف مي‌دید شیاطین را که شیاطین، خودشان را پراکنده مي‌کنند، امّا ملائکه آنها را دور مي‌کنند. خلاصه شیطان مي‌آید و یك پهلو مي‌زند این روح پلید مي‌شود، کأنّه آنجا قاروره‌ای مي‌اندازد. به عکس لمّه روحانی و پهلوهایی که فرشته‌ها مي‌زنند. یك پهلو به روح مي‌زنند، روح ما نورانی مي‌شود، منتهی ما نمی‌فهمیم. امّا من نشاني آن را مي‌دهم. هر وقت دیدید یك خیال سوئی، یك اندیشه باطلی در نفس شما پیدا شد، (نشسته‌ای یك مرتبه به فکر شدی یك نقشه برای فلانی بسازی؛ در این فکر شدی که الآن بروم فلان خیابان خلوت است با خانم‌ها لاس بزنم) اینها آن لَمّه‌های شیطانی است که به تو خورده و نفست را پلید کرده است. هر وقت در اندیشه معصیتی شدید، هر وقت یك فکر سوئی در نفس شما حادث شد، بدانید آن وقتی است که شیطان به شما رسیده، یك پهلو به شما زده، نجست کرده و رفته. به عکس لمّه‌های روحانی آن وقتی است که دیدی یك مرتبه به فکر افتادی بروم خواهری دارم فقیر است یك صلهرحمی بکنم، یك کیسه برنجی، یك کیلو روغنی بستانم و برایش ببرم. همین که این فکر در تو آمد بدان لمّه روحانی است. ملکی به تو پهلو زده و نوراني‌ات کرده. اندیشه‌های سوء، تمام از لمّه‌های شیطانی است و اندیشه‌های خوب، تمام از لمّه‌های روحانی است. بسیاری از اوقات حقایقی را در قلب القاء مي‌کنند، چه شیاطین چه فرشتگان و ما اصلاً نمی‌فهمیم تا چه برسد ما بفهمیم که چه کسی القاء کرده؟

یکی از اساتید بزرگوار من، شخصیّتی بود که اغلب نتوانسته‌اند مقامات او را بفهمند. او الآن فوت شده است، یك وقتی در مباحث نفسی سخن مي‌گفت. مي‌گفت ملتفت باشید گول این درویش‌مسلك‌ها و صوفی‌مسلك‌ها را نخورید. چون بعضي‌ها در لباس عبا و عمامه هستند و رشته صوفیگری دارند. مي‌گفت اگر یك وقتی از ما فی الضّمیرتان اِخبار کردند، گول آن‌ها را نخورید. اینها ولیّ خدا نیستند. فرمود به ریاضت، آدم قوی مي‌شود و مي‌تواند مطلبی را در فکر طرف بیندازد. مي‌گفت در نجف بودم. یك وقت یك اشکالی راجع به جبر و تفویض پیدا کردم. قدری در اطراف اشکال، فکر

كردم. فردا رسيدم پيش فلان شخص او به من گفت اگر چنانچه به شما چنان اشكالی وارد شود جوابش اينست. بُهتم زد. خيلی خاضع شدم. می‌فرمود به بزرگی كه بزرگتر از اينها بود برخوردم. او گفت گول اينها را نخوريد. اينها خودشان مطلب را در دل شما القاء مي‌كنند بعد همان را به شما مي‌گويند. تو نمي‌دانی از كجا القاء شد!

يك عالم عجيبی است عالم روحانيّت. اگر كسی در اين رشته‌ها وارد شود يك لذّت‌هايی مي‌برد. الآن يك علمی است اروپائي‌ها و آمريكائي‌ها مدّت نود سال است شروع كرده‌اند و آن را علم «قرائة الافكار» مي‌گويند. همين‌طور اينجا كه نشسته تماشا مي‌كند، مي‌فهمد كه اين دارد به چه فكر مي‌كند و فكر طرف را مي‌خواند. آن وقت اين يك مقدّمات رياضتی دارد. اين ربطی به خدا و دين ندارد. اينكه مي‌گويم معجزات شأنيّت، برهانيّت را ندارند روی اينست. بعضی خرق عادت‌هايی است كه از روی اين امور پيدا مي‌شود. قريب 80-70 سال است اروپائي‌ها رفته‌اند در روحيّات و علوم روحی را به دست آورده‌اند. يكی «هيپنوتيزم» است. يكی همين «قرائة الافكار» است و امثال اينها. نشسته‌ای در خانه می‌بينی يك‌مرتبه يك فكر برايت پيدا شد. خودت نمي‌فهمی چه شد؟! اين فكر آمد و ممكن است اين فكر را بنده از خانه‌ام در قلب تو انداخته باشم. او در نيويورك است، اين در تهران در قلب او مي‌اندازد. فكر او را از همين جا مي‌گيرد. مي‌فهمد او چه فكر مي‌كند؟ قرائة الافكار اوّل نسبت به كسانی است كه طرف را ببينند. كم كم قوی مي‌شود به درجه‌ای كه حتّی با نديدن، يك توجّه مي‌كند، فكر شما را مي‌گيرد. همين‌طور هم در فكر شما مطلب مي‌اندازد. اين كار الآن در اروپا دارد مي‌شود. در آمريكا دارد مي‌شود. در ايران من نديدم.

استاد من همين را مي‌گفت. مي‌گفت مواظب باشيد اگر كسی خبر داد از انديشه نهانی‌تان، گول او را نخوريد. ممكن است آن مطلب را خودش در فكر شما بيندازد، بعد بيايد همان را برای شما اظهار كند. اين عالم ارواح، عالم عجيبی است. ما بچّه‌ايم! يك حقايقی، اسراری، رموزی در روان انسان هست كه آدم اگر راه آنجا را پيدا كرد و رفت، لذّت‌ها مي‌برد. حالا هر آن در فكر من و تو انديشه‌هايی مي‌آيد، چه خبر داری اين انديشه‌ها را چه كسی القاء مي‌كند؟ كارهای خير را چه كسی القاء مي‌كند؟ شايد امام زمان7 القاء كند. شكّی نيست كه او القاء مي‌كند و لازم نيست متأثّر، مؤثّر خودش را ببيند يا اينكه بفهمد او در وجودش تأثير كرده است. نه!

همين بزرگوار در يك شبی به من مي‌فرمود: «يك وقتی من در كنار شريعه كوفه كه شب پنجشنبه يا جمعه بود رفته بودم. تك و تنها گوشه‌ای نشسته بودم و مشغول تجريد و انخلاع بودم.» چون ممكن

است بدن را كند، آويزان كردش سر ميخ. «خلع بدن» موهوم نيست، متصوّر است و من شخصش را ديده‌ام. فرمود: «در مقدّمات اين كار بودم يك مرتبه به خود آمدم ديدم در دو سه تا نخلستانی آن طرف‌تر هستم. يعنی چه؟! خوابم؟ بيدارم؟ مستم؟ هشيارم؟ من در كنار شريعه بودم؛ حالا دويست قدم پائين ترم! يعنی چه؟! همين‌طور گيج بودم تا بعد آمدم نجف. بعد از دو روز برخورد كردم به شخصی.» اگر بگويم همه‌تان او را مي‌شناسيد. يكی از اعلام بزرگ بود. فرمود: «آن بزرگوار به من گفت فلانی! وقتی كه مي‌خواهی به خودت برسی در مرآ و منظر مردم نيا كه مردم خيال نكنند در رشته صوفيگری افتاده‌ای. من پريروز آمدم كنار شريعه ديدم تو در حال انخلاعی، چند نفر هم دارند تو را تماشا مي‌كنند. تو را انداختم آن طرف‌تر كه تو را نبينند.» خوب اصلاً نفهميد از كجا او را بلند كردند آن طرف انداختند.

سيّدی هندی در خراسان بود كه بعد هم رفت كربلا و فوت كرد. مرد بدی نبود. اهل حال بود. او يك اربعين در حرم امام رضا7 ذكری گرفته بود. چون در «اربعينيّات» شرط عمده، وحدت زمان و مكان است. يعنی در يك محلّ و در يك زمان مشغول شوند. آمده بود پشت سر امام رضا7. آنجا را انتخاب كرده بود كه آنجا چهل روز بنشيند و روزی يك ساعت مشغول ذكر شود. بنده عصر پنجشنبه‌ای بود وارد حرم شدم. نشستم و مشغول زيارت بودم. چند تا از زوّار حضرت، زيارتشان را كرده بودند. بعد هم لميده بودند. راستی لميده بودند. كُرْد و كَوَلند. داشتند قنديل‌ها را به هم نشان مي‌دادند، شيشه‌ها و چراغ‌ها را نشان مي‌دادند. خوب تفريحی بود برای اينها!

از قضا جايی كه اينها نشسته‌اند محلّی است كه اين آقا هر روز در آنجا مشغول ذكر مي‌شد. آقا وارد شد. نگاه كرد ديد سه چهار تا از زوّار دهاتی ريخته‌اند جای او را گرفته‌اند. خلقش تنگ شد. موقع بين الصّلوتين (نماز مغرب و عشاء) موقع ذكرش بود. قدری ايستاد، ديد اينها به فكر حركت كردن نيستند. يك توجّه كرد، هر سه چهار تا را حركت داد. اينها مثل سپند روی آتش حركت كردند و بيرون رفتند. آمد ايستاد مشغول ذكر شد. من نمازم را خواندم، آمدم گفتم به پيرم مرتضی علی7 ذكرت باطل است. چرا زوّار امام رضا7 را بلند كردی؟! بالاخره اقرار كرد كه بلند كرده. نتوانست انكار كند. گفتم اين چلّه را به هم بزن. به هم زد. خوب آنها را با يك توجّه حركت داد، آنها خودشان نفهميدند.

اين عالم ارواح اينطوری است. شما بعيد ندانيد اگر متوسّل به امام زمان باشيد، اغلب كارهای خير را حضرت در قلبتان بيندازد. منتهی عالم ارواح، ديدن ظاهری نمي‌خواهد. فهميدن شهودیِ حسّی

نمي‌خواهد. تو يك مرتبه مي‌فهمی يك امر خيری در قلبت القاء شد و مسلّماً نسبت به شيعيانشان حضرت القائات خير مي‌فرمايند و اين فوائد را حضرت مي‌رساند و اگر حضرت در اين نشأه نباشد اين القائات به ما نمي‌شود. به همين جهت كه ما ظرفيّتمان كم و آن طرف قدرتش زياد است، ناچار قدرت قويّه بايد با ما متناسب باشد. اينها فوائد وجودی امام زمان7 است.

بالاتر از اين بگويیم. حضرت فوائد وجودی ائمه ديگر را هم دارند. اگر بيشتر نداشته باشند كمتر ندارند. فوائد وجودی ائمّه ديگر در زمان خودشان چه بود؟ يا «علم» بود يا «عمل» يا مردم را دانا مي‌كردند يا توانايی بود كه به كار مردم مي‌رسيدند. هر دو را امام زمان7 دارد و انجام مي‌دهد. در جاهايی كه تمام علمای امّت بخواهند اشتباه كنند حضرت علی التّحقيق جلو را مي‌گيرد و نمي‌گذارد امّت بر خلاف برود. يعنی نمي‌گذارد علمای شيعه در امری از امور دين مجتمعاً بر خلاف بروند. اين را نمي‌خواهم در عصر حاضر توضيح بدهم. «اختلاف امّتی رحمة» كه نقل از پيغمبر9 شده است اگر به همين معنايی باشد كه از لفظ اختلاف مي‌فهميم، راستی در اين امری كه مي‌گويیم رحمت است. اگر تمام علمای شيعه در امری از امور متّفق شوند مسلّماً بدانيد آن امر، حقّ قطعی است. چون اگر اشتباه بود حضرت، جلو را مي‌گرفتند تا باطل در محيط تشيّع تمركز پيدا نكند.

علاوه بر اين، حضرت معلوماتی را به شيعه تعليم مي‌دهند. چقدر از احراز است كه حضرت بقيّةالله7 مرحمت فرموده‌اند يا تصحيح فرموده‌اند. يك كتابی است به نام «نجم ثاقب» تأليف «حاجی ميرزا حسين نوری» كه مجلسی زمان خودش بوده. اين بزرگوار مجتهد مسلّم در باب حديث است. مرحوم حاج شيخ عبّاس مثل يك كاسه آب بود پيش يك دريايی با اينكه مرحوم شيخ عبّاس قمّی يك فحلی بود در حديث، واقعاً مرد عجيبی بود. ايمان داشت به ائمّه:. چشم‌هايش به درد آمده بود. وضو گرفته بود و چشم‌ها را روی روايات اهل البيت: ماليده بود و شفا پيدا كرده بود. غرض، مرحوم حاجی ميرزا حسين كتابی نوشته به نام «نجم ثاقب» بخريد و اعتنا به پولش نكنيد. ده دوازده تومان بيشتر نمي‌شود. دو فصلش را مخصوصاً سه چهار نوبت همه‌تان بخوانيد. يك فصل آن، فصل اشخاصی كه خدمت امام زمان7 رسيده‌اند. يك باب هم باب وظيفه شيعه در عصر غيبت نسبت به حضرت است. من به شما قول شرف مي‌دهم كه اگر اين كتاب را گرفتيد و به نصيحت من عمل كرديد در شما تغيير حالت بدهد. روح شما را نسبت به امام زمان7 جور ديگری بكند. آن وقت در كتاب «نجم ثاقب» نسبت به اشخاصی كه خدمت حضرت رسيده‌اند قضايايی هست كه حضرت نوعاً تعليم كرده‌اند. يك قاموسی است به نام «قاموس هيبت» كه حضرت تعليم فرموده‌اند. حرز تعليم فرموده‌اند.

امیراسحاق استرآبادی به مکّه مشرّف مي‌شود و پیاده هم مي‌رود. در بین راه خسته مي‌شود و از قافله عقب مي‌ماند. بعد يك مرتبه به خود مي‌آید و مى‌بیند ضعفش گرفته. مي‌افتد روی زمین. به حال مرگ مي‌افتد. يك مرتبه مى‌بیند يك آقای شترسواری پیدا شد. خیال مي‌کند از اشراف و بزرگان بادیه است. نیزه‌ای به دستش هست. مي‌زند به بدن امیراسحاق. «امیر اسحاق! تشنه هستی؟» عرض مى‌کند: بله. مرد سوار پایین مي‌آید. ظرف آبی را لب دهان او مي‌گذارد. مي‌گوید در تمام عمرم آبی از این لذیذتر نخوردم! چه آب شیرین گوارای خنك لذیذی است! «امیراسحاق! عقب افتاده‌ای از قافله؟» بله. «پاشو تو را به قافله برسانیم.» او را پشت سر، بالای شتر سوار کرد. امّا امیراسحاق نمي‌فهمد این کیست؟ امیراسحاق شروع کرد به خواندن «حرز علی7» («حرز یمانی» که معروف است به «سیفی») حرز عجیبی است. هر کس حق ندارد بخواند. صدمه‌اش مي‌زند. امیراسحاق حرز یمانی را از بَر داشته است. مي‌گوید شروع کردم به خواندن حرز یمانی به شکرانه این نعمت که از مرگ نجات یافتم. گفت دیدم این عرب دارد غلطهای مرا مي‌گیرد. این‌طور بخوان، آن‌طور بخوان. گیج شدم! عرب بیابانی کجا و حرز یمانی؟! خلاصه رسیدیم به يك آبادی. فرمود: «بیا پائین. همین جا باش. قافله مي‌آید.» وقتی آمدم پائین، دیدم ابطح است. هشت روز بعد قافله رسید و صدا بلند شد که امیراسحاق طیّ الأرض دارد. گفت همین که مرا پایین کرد و رفت، يك وقت ملتفت شدم حضرت بقیّةالله7 است.

خوب! گاهی مي‌آید حرز تعلیم مي‌کند. گاهی حرز، تصحیح مي‌کند. گاهی دعا مي‌دهد. این کتاب را بخوانید، ببینید حضرت در حقّ شیعیان چه لطف‌هایی کرده. دعا مي‌دهد. دوا مي‌دهد. حرز و حجاب تعلیم مي‌کند. مسائل دینی تعلیم مي‌دهد. قصّه حاجی علی بغدادی، مختصراً در مفاتیح نوشته است. مرحوم حاجی میرزا حسین نوری آن قصّه را به زحمت از حاجی علی بغدادی گرفته بود. زیرا آن شیخ بزرگ، اصرار کرده بود که این قصّه را به کسی نگوید. خلاصه حاجی نوری با اصرار زیاد این قصّه را از او کشیده بود. قصّه حاجی علیای مکّی و قاموسی که حضرت به او اعطا فرمودند را بخوانید. چقدر دعاها و قوامیس و حُجُب به شیعیان خود یاد داده است. چقدر مسائل علمی یاد داده. مرحوم مقدّس اردبیلی; به حرم حضرت امیرالمؤمنین7 رفت سؤالی کند. يك مطلبی بر مقدّس اردبیلی مشکل شده بود. مقدّس اردبیلی خیلی ملا بود. شاید اعلم علمای زمانش بوده ولی چون جنبه قداستش زیاد بوده مشهور به «مقدّس» شده، نه اینکه خیال کنید بي‌سواد بوده. چون غالب مقدّس‌ها بي‌سوادند و غالب باسوادها مقدّس نیستند. اشتباهی برای او پیش آمده، هر چه مي‌کرد حلّ اشتباه

نمي‌شد. شب با خودش مي‌گويد احمد! تو در كنار آبی و تشنه لبی؟ باب مدينه علم اينجاست. بلند شو برو خدمت علی7 سئوال كن. علی7 كه مرده ندارد.

«أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُرْزَقُ.»

برو سؤال كن. پا مي‌شود مي‌آيد سؤال كند. شاگردی دارد به نام «امير علاّم» كه او می‌بيند مقدّس اردبيلی ساعت 12 شب آمد در صحن اميرالمؤمنين7. آمد در حرم، تا رسيد دم در، درِ حرم باز شد. مقدّس اردبيلی وارد حرم شد. امير علاّم خيلی خاضع شد. با خودش گفت ما مقدّس اردبيلی را مقرّب دربار مي‌دانستيم ولی نه به اين پايه كه درب حرم برای او باز شود. آمد در يك كنجی برای تحقيق. ديد مقدّس اردبيلی دارد حرف مي‌زند. مقدّس اردبيلی بيرون آمد. گفت بايد امشب دنبال اين مرد را بگيرم. مقدّس اردبيلی رفت به طرف كوفه و مسجد كوفه. امير علاّم هم عقبش رفت. آمد تا وارد مسجد كوفه شد. امير علاّم جرأت نكرد برود. زيرا اگر برود وسط مسجد كوفه، مقدّس او را می‌بيند. بعد از ده دقيقه يك ربع، مقدّس از مسجد كوفه بيرون آمد و رو به نجف مي‌آيد. هوا خيلی آرام و صاف است. يك مرتبه سرفه بر اميرعلاّم مسلّط شد. دو سه تا سرفه كرد. مقدّس اردبيلی برگشت. نگاه كرد. كيستی؟! غلام شما اميرعلاّمم. اين‌جا چه كار مي‌كنی؟ گفت هيچ چيز! گفت راستش را بگو. گفت خلاصه از اوّلی كه به حرم حضرت اميرالمؤمنين7 رفتی با شما بودم. شما را به خدا مرا از قضيّه آگاه كن. مقدّس اردبيلی فهميد او قدری آگاه شده. اجازه دارد از عالم غيب كه او را از قضيّه آگاه كند. بعد از اينكه از او پيمان گرفت كه تا زنده‌ام به كسی نگويی، اين گفتنی نيست.

سرّ غيب آنرا سزد آموختن هر كه را اسرار حق آموختند

كه ز گفتن لب تواند دوختن مُهر كردند و دهانش دوختند

من الآن در قيافه شما اشخاص خوب می‌بينم. مهذّب بسيار نورانی لايق و قابل برای افاضات غيبی؛ ولی يك عيب بزرگ است كه ما را محروم داشته و آن اينست كه اغلب طاقت نداريم نگه داريم. بعضی خوب‌اند ولی چشم‌شان را نمي‌گذارند به غيب باز شود. برای اينكه حال تحمّل و حوصله و استعداد نگهداري آن را ندارند. ضابطه در آنها نيست. مثل مرغ يك تخم مي‌كند قار قار مي‌كند و يك محلّه را به سر مي‌كشد. اين قار قاری بودن خوبان ما را محروم كرده مخصوصاً رشته شرفيابی خدمت امام زمان7 كه سرّ مقنّع به سرّ است و بايد پوشيده بماند. بنابراين اگر نبود كسانی كه خدمت حضرت رسيده‌اند بايد پوشيده باشد تا حالا ده كتاب قطور در شرح حال آنها نوشته شده بود. 50

هزار نفر خدمت امام زمان7 رسیده‌اند که 50 تا کتاب قطور مي‌شد. از هزار تا يكي را ابراز نکرده‌اند. اگر بخواهید چشمی به جایی باز کنید، اوّل باید زبان‌تان را مُهر کنید. اوّل باید قوّه ضبطتان محکم باشد که اشاعه سرّ خدا را نکنید.

عهد و پیمان گرفت از امیر علاّم که تا زنده‌ام نگویی. آن وقت گفت واقع مطلب اینست که دیشب مسأله‌ای بر من مشکل شده بود. عقل بر من، هی زد که بیاییم از علی7 بپرسیم. آمدم وارد شدم خدمت حضرتش. سلام کردم، جواب شنیدم. مسأله‌ام را عرضه داشتم. قریب به این مضامین و عبارات به من فرمودند که «وظیفه تو اینست که پیش امام زمانت بروی و مسأله‌ات را از او بپرسی. الآن فرزندم مهدی7 در مسجد کوفه است. برو مسأله‌ات را سؤال کن.» این بود که به راه افتادم. دیدم آقا در مسجد کوفه مشغول عبادت است. سؤال کردم جوابم را شنیدم. حالا دارم مي‌روم.

اینگونه فوائد را هم امام دارد و باقی ماند فایده تشریعی آن هم مال فردا انشاءالله.

خدایا هر دلی که به امام زمان7 پیوند گرفته است، خدایا به حق امام زمان7 چشم ما را ولو يك نوبت شده به جمالش روشن بفرما.

صلّی الله علیك یا أباعبدالله.

اینکه بدین کودکی گناه ندارد بس که دل افسرده است آه ندارد

یا که سر رزم این سپاه ندارد راه دهید آنکه را پناه ندارد

پیش کز ایزد برید کیفر اکمل

بچّه را بالای دست گرفته. منظره بچّه دلخراش است. بچّه لاغر شده. بچّه رنگ از صورتش پریده. دماغ بچّه تیغ کشیده. این لب‌ها از شدّت تشنگی مثل چوب خشکیده. هی سر را روی دوش بابا مي‌گذارد. گاهی بلند مي‌کند، گاهی سر را به سینه پدر می‌نهد. يك عبارت دارد بنابر آنچه ارباب مقاتل نقل کرده‌اند. فرمود: «أما ترونه کیف یتلظّی عطشاً» لشگر مگر نمی‌بیند بچّه چطور از شدّت تشنگی مثل آتش شده؟!

فاصله بین لشگر و حضرت خیلی بود. نمي‌دانم حالت تشنگی در این بچّه چه اثری کرده که لشگر از دور مي‌دیدند علی7 به خودش می‌پیچد. خانه‌ات خراب حرمله. بابا چشمش به طرف لشگر است. با لشگر سخن مي‌گوید. بچّه‌اش را به بغل گرفته. يك مرتبه دید علی7 مثل مرغ سرکنده مشغول

دست و پا زدن است. هم چه که برگشت نگاه کرد دید گوش تا گوش رگ‌های گردن علی7 دریده شده!

[1] . هود: 86

[2] . فرو رفتن